

بسم الله الرحمن الرحيم

## درباره اعجاز و تحدی قرآن کریم (۷)

جناب آقای نیکویی

جالب است که هربار با کلمات آنچنانی پیروزی خود را اعلام می‌کنید و در همان حال، بنده را به غرور علمی و خودبینی متهم می‌نمایید! واقعا اینکه کسی در یک گفتگو هربار توهینی جدیدی به توهین‌های قبلی خود بیافزاید نشانه چیست؟ (برخی از عبارات اخیر شما چنین است: «خودبینانه قضاوت می‌کنید؛ گمان باطل کرده‌اید و این گمان قطعاً ناشی از غرور علمی است؛ مغالطه فریبکارانه‌ای در پاسخ شما وجود دارد؛ و...»). خوشبختانه یک توافق خوبی بین بنده و شما وجود دارد. بنده هم مثل شما «خوشحالم که مناظره ما به صورت مکتوب انجام می‌شود و به‌عنوان یک سند غیرقابل‌انکار برای دانشجویان و طلاب و جویندگان حقیقت باقی می‌ماند.» و به گمانم عموم جویندگان حقیقت می‌فهمند که کسی که به منطق خویش اطمینان دارد و دنبال حقیقت است نیازی نمی‌بیند که در گفتگو دائماً توهین کند، بلکه کسی توهین می‌کند که در مقام استدلال منطقی در مانده شود.

اما سراغ نوشته‌هایتان برویم. نمی‌دانم منظور مرا متوجه نمی‌شوید یا...؟ باز به شیوه پیشین کوشیده‌اید قیودی به جملات بنده اضافه کنید و بعد به خاطر همان قیود اضافی، به خیال خودتان، بنده را محکوم کنید. من به تفصیل درباره روش تجربی توضیح دادم و از کفایت شواهد، در مقابل استقرای تام سخن گفتم. باز شما مضمون استقرای تام را با عبارات گوناگون به عبارات بنده افزوده‌اید تا نتیجه مورد نیاز خود را بر سخن من تحمیل نمایید. شما با این بهانه که متن‌های قبلی من مبهم بوده، در یادداشت قبل، ادعا کردید که همه بحث‌های قبلی ما به کنار، و گفتید دیگر از خودم چیزی اضافه نمی‌کنم و هرچه این بار نوشتی را مبنا قرار می‌دهم؛ اما این بار هم که مساله را کاملاً واضح کرده‌ام، به جای اینکه همین متن اخیر را مبنا قرار دهید، دوباره به سراغ یادداشت‌های قبلی من رفته‌اید و نوشته‌اید:

پس تعریف نهایی شما مطابق آنچه پیش از این (در قسمت‌های قبل) گفته‌اید، و با حذف واژه «هیچ‌گاه»، چنین می‌شود:

معجزه کار خارق‌العاده‌ای است که مدعی نبوت ارائه می‌کند به نحوی که مغلوب نمی‌شود، یعنی هیچ انسان دیگری در هیچ کجای دنیا عملاً (یا بالفعل) نمی‌تواند مانند آن را انجام دهد.

این عبارت - چنانکه خودتان اعتراف کرده‌اید - اولاً مربوط به یادداشت‌های قبلی است، نه یادداشت اخیر؛ و ثانیاً و مهمتر اینکه به هیچ وجه عین عبارت من در هیچ‌کدام از یادداشت‌های قبلی هم نیست! مگر قرار نبود من عبارتی بنویسم و دقیقاً روی همان بحث کنیم. عبارت من در متن آخر این بود:

«معجزه کارخارق‌العاده‌ای است که مدعی نبوت ارائه می‌کند، به نحوی که مغلوب واقع نمی‌شود؛ یعنی دیگران بالفعل نمی‌توانند بر او غلبه کنند.»

نه تنها در عبارات من «هیچ انسان دیگری در هیچ کجای دنیا» نبود، بلکه در همین متن آخر به تفصیل درباره کفایت شواهد توضیح دادم؛ و تصریح کردم:

«زمانی از بررسی شواهد جدید (یا از مراجعه به متخصصان دیگر) دست برمی‌داریم که به کفایت نظری شواهد رسیده باشیم. ممکن است کفایت شواهد برای قبول یک مدعا در افراد مختلف، متفاوت باشد (که این را در مقدمه چهارم توضیح خواهم داد؛ البته اگر شما بگذارید این بحث پیش برود) اما اساساً علم تجربی آنجاست که دانشمندان تجربی، دیگر بررسی شواهد را متوقف می‌کنند و می‌گویند اینجا شواهد برای قبول مدعا کفایت می‌کند.» آیا این سخن یعنی «هیچ کس در هیچ جای دنیا نمی‌تواند» و ما مجبوریم همه افراد در همه جاهای دنیا را بگردیم؟! [اینجا](#)

ببینید دقیقاً چیزی را که تصریح کردم مقصودم نیست باز به بنده نسبت دادید! پس در قبال فراز اول نوشته‌تان، صرفاً تکرار می‌کنم اگر شما از روشهای رایج در دانشهای تجربی را قبول ندارید و دنبال استقرای تام هستید (= همه کس در همه جای دنیا) و چون استقرای تام عملاً حاصل نخواهد شد، با سوفسطاییان مدرن همراه شده، اعتبار علوم تجربی را یکسره منکر می‌شوید، همین را اعلام کنید.

در فراز دوم هم همین ادعای نادرست را بر داستان موسی و ساحران تطبیق کرده‌اید. من در پاسخ خود ابتدا تذکر دادم که بحث تحدی بحث درافتادن با متخصص است؛ شاید چون دیده‌اید مثالهای من بخوبی نشان می‌دهد که متخصص از آن جهت که متخصص است حد و مرز کار خود را می‌شناسد، مثال را از اظهارنظر تخصص، به یک مسابقه در توانایی فروکاسته‌اید؛ درحالی که مثال شناگر که مطرح کرده‌اید به طور واضح خروج از مدعاست و با هم ببینیم که چه کسی می‌خواهد با عوض کردن مثال، مغالطه کند؟

در یادداشت قبل من نوشتم:

«طبق توضیحاتی که در یادداشت اول نوشتم: «سنخ تحدی، که یک مبارزه‌طلبی است، در افتادن با متخصص است، نه در افتادن با عوام.» بر همین اساس پاسخ من به سوال شما واضح است»

و سپس به سراغ توضیح مواجهه ساحران با موسی ع رفتیم که دوباره تکرار نمی‌کنم. شما در مقام اشکال گفته‌اید:

فرض کنید شخصی ادعا می‌کند من ماهرترین و تواناترین شناگر دنیا هستم و هیچ قهرمان شناگری در دنیا عملاً (بالفعل) نمی‌تواند مرا شکست بدهد. سپس شما (به قول معروف برای اینکه روی او را کم کنید) «در حد و وسع عقلایی‌تان» جستجو می‌کنید تا ماهرترین و تواناترین شناگران شهر و دیار خودتان را جمع کنید و به مسابقه با آن فرد ببرید. حالا اگر باز هم آن فرد پیروز شد، آیا نتیجه می‌گیرید که مدعایش صادق است و واقعاً ماهرترین و تواناترین شناگر دنیاست و هیچ شناگری در هیچ کجای دنیا عملاً (بالفعل) نمی‌تواند او را

شکست دهد؟ هرگز! گویا شما می‌خواهید بگویید: «چون در حد وسع عقلایی خودم تحقیق کردم و همین چند نفر شناگر را توانستم پیدا کنم و به معارضه (مسابقه) با آن مدعی ببرم، پس اگر این چند نفر از او شکست بخورند، می‌توانم به نحوی عقلایی (یا به نحوی معقول) مدعی او را تصدیق کنم و باور کنم که عملاً (بالفعل) ماهرترین و تواناترین شناگر دنیاست و در سرتاسر دنیا حریف ندارد». اگر چنین است، به شما توصیه می‌کنم به یک متخصص منطق و معرفت‌شناسی مراجعه کنید و موضوع را با او درمیان بگذارید.

مساله بررسی عقلی معجزه برای یافتن حقیقت، با رو کم کردن تفاوت بنیادین دارد؛ و شاید مشکل در همینجاست که به جای دنبال حقیقت رفتن، رو کم کردن مهم شده است! برای قضاوت فوق هم نیازی به مراجعه به متخصص منطق و معرفت‌شناسی نیست؛ بلکه نیاز به فهم انسانهای عادی دارد که قضاوت کنند آیا شناگری یک عمل مربوط به توانایی جسمانی است یا یک تخصص علمی؟! واضح است که من، و هرکس که به تفاوت «توانایی جسمانی» با «تخصص علمی» توجه دارد، چنان سخن نامربوطی که احتمال بیانش را به من نسبت داده‌اید نخواهد گفت، زیرا برای عرف عقلا واضح است که قضاوت مورد نظر شما، نه کار دانشمندان علوم تجربی، بلکه کار داوران المپیک است؛ و داوران المپیک هیچگاه نمی‌توانند بگویند آیا شناگر بهتری خواهد آمد یا خیر؛ بلکه آنها فقط بعد از شناسنت که می‌توانند نظر دهند و اساساً هر سال المپیک را برگزار می‌کنند که بفهمند چه کسی رکورد قبلی را می‌شکند!

اما اگر شناگر چنین ادعایی کرد، آیا می‌شود آن ادعا را توسط متخصصان و با روش تجربی سنجید. پاسخ بنده این است که بله، می‌شود. اما شناگران، متخصص در موضوع شنا نیستند؛ بلکه شناگران افرادی هستند که توانایی مناسب برای شنا کردن دارند؛ تخصصی که در اینجا باید نظر دهد پزشکان و متخصصان فیزیولوژی بدن هستند که باید بگویند آیا چنین شنا کردنی معجزه است یا خیر؟ مثلاً اگر متخصصان مربوطه (کسانی که توانایی‌های حرکتی اعضای بدن انسان را می‌شناسند) ببینند شناگری ادعا می‌کند که بدون هیچ وسیله کمکی و صرفاً با شنا کردن، می‌تواند فاصله بندرعباس تا دوبی (۲۱۰ کیلومتر) را در مدت ۲ ساعت بپیماید، آیا می‌توانند بگویند این کار خارق‌العاده‌ای است که در حد توانایی جسم عادی بشر نیست؛ یا همانند داوران المپیک منتظر می‌مانند که شاید شناگر جدیدی پیدا شود؟! من توضیح دادم که متخصص حد و مرز سیستمش را می‌شناسد و برای همین نظر قطعی می‌دهد که توان نهایی این سیستم چقدر است؛ و کاری که رخ داده از عهده این سیستم برمی‌آید یا خیر.

اما در خصوص مناقشاتی که درباره بحث «مثل بودن» کرده‌اید.

گفته‌اید:

۱) گزاره‌های تجربی به لحاظ عمق و گستره محتوایی‌شان (یعنی مدعایی که حامل آن هستند) طیف بسیار متنوعی دارند و بنابراین کفایت شواهد در هر کدام با دیگری متفاوت است. میزان اهمیت درست بودن یا نبودن نظریات علمی نیز در اینجا نقش بسیار حیاتی دارد. دانشمندان شاید در پاره‌ای از نظریات علمی به دلیل اهمیت کم‌شان آسان‌گیر باشند و چندان وسواس به خرج ندهند و متهم به خشخاش نزنند، اما مثلاً در حوزه پزشکی و داروسازی، به این سادگی‌ها نظریه‌ای را نمی‌پذیرند و با جان مردم بازی نمی‌کنند. اکنون

در مسئله نبوت (یا دین) قرار است که دنیا و آخرت و دار و ندار و هستی و نیستی انسان در آن به قمار گذاشته شود. پس موضوع از سلامت جسمانی و حتی از صرف مرگ و زندگی نیز بی‌نهایت مهم‌تر است. اینجا پای زندگی پس از مرگ و سعادت و شقاوت اخروی به میان می‌آید. اینجا پای مسائل بی‌نهایت خطیر و حساس و سرنوشت‌ساز در میان است. بنابراین برفرض هم که می‌خواهیم با روش تحقیق تجربی (و نه عقلی و فلسفی) به دنبال حقیقت برویم باید بسیار محتاط باشیم و تا می‌توانیم دقت و وسواس علمی را به‌کار ببریم.

ما اهل قمار نیستیم، اما چون به قمار بر سر هستی و نیستی انسان اشاره کردید، ابتدا عرض می‌کنم که اگر بنا بر قمار کردن باشد شما قمارباز خوبی نیستید. قمارباز حرفه‌ای در این عرصه پاسکال است که استدلال امام صادق<sup>ع</sup> را به بیان دیگری مبنای قمار خود قرار داده است و سخنش در تاریخ به «شرط‌بندی پاسکال» معروف شده است. ماحصل قمار مذکور در بحث ما این گونه صورت‌بندی می‌شود که: «از دو حال خارج نیست: یا دعوت پیامبران به خدا و جدی گرفتن زندگی پس از مرگ راست است یا دروغ. اگر راست باشد، ما که آن را قبول کردیم و بر اساس آن عمل می‌کنیم سود هنگفت برده و شما که در آن شک دارید و انکار می‌کنید بشدت ضرر می‌کنید؛ و اگر دروغ باشد بین ما و شما فرق قابل توجهی نیست.»<sup>۲</sup>

اما من بنای بحث خود را بر قمار نگذاشته‌ام و دنبال استدلالم. من در اینکه «در حوزه پزشکی و داروسازی، به این سادگی‌ها نظریه‌ای را نمی‌پذیرند و با جان مردم بازی نمی‌کنند» کاملاً با شما موافقم؛ اما سوالم این است که بالاخره آنها در این حوزه‌های حیاتی، مدعایی را قبول می‌کنند یا خیر؟ و اگر قبول می‌کنند شرطشان این است که در همه جای جهان تست شده و موفق بوده

---

۱. استدلال امام صادق<sup>ع</sup> که ظاهراً از طریق آثار غزالی به غرب رفته و گفته می‌شود پاسکال با مطالعه آثار غزالی آن را در آثار خود با بیان دیگری ارائه کرده است این است:

«إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ نَجَوْنَا وَ نَجَوْتَ وَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا نَقُولُ وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ نَجَوْنَا وَ هَلَكْتَ: اگر مطلب آن طور باشد که تو می‌گویی - که البته آن طور نیست - هم ما نجات یافته‌ایم و هم تو؛ اما اگر مطلب آن طور باشد که ما می‌گوییم - که قطعاً همین طور است - ما نجات یافته‌ایم و تو هلاک شده‌ای.» (الکافی ط - الإسلامیه، ج ۱، ص ۷۸)

۲. من فقط فراز دوم سخن وی را شرح می‌دهم که چرا اگر دروغ باشد بین ما و شما فرقی نیست؟ زیرا در این حالت با مرگ همه چیز تمام می‌شود. در این صورت ما بخاطر آن تعالیم یک لذتهای معنوی برده و آرامش‌های عمیق معنوی را تجربه کرده‌ایم (چنانکه عموم آمارهای جهانی نشان می‌دهد آرامش معنوی در دینداران بیش از منکران است) و شما بخاطر ترک آن تعالیم یک لذتهای مادی بیش از ما برده‌اید؛ و معلوم نیست که برای لذت بردن در زندگی آن لذتهای مادی بیش از لذتهای معنوی اثرگذار باشد. اتفاقاً لذتهای مادی بقدری ضرر و اذیت با خود همراه دارد که اپیکور که پدر فلسفه لذت‌گرایی است از زاهدترین انسانها بوده زیرا می‌گفته هر لذتی که در دنیا سراغش بروم بعدش بقدری زحمت دارد که سرجمع این لذت و آن اذیت بعدی ضررش بیشتر است.

باشد (استقرای تام)، یا به کفایت شواهد می‌رسند؟ اگر مبنایشان کفایت شواهد است (و البته بخاطر حیاتی بودن، در رسیدن به کفایت شواهد سخت‌گیری می‌کنند)، پس اینکه حتما باید همه‌جای جهان همه افراد را ببینیم و بعد نظر دهیم غلط است.

در بند (۲) نیز دوباره مطالبی را که چندبار نوشته‌اید تکرار کرده‌اید و دوباره کلمات «هیچ کجای جهان هیچ انسان دیگری نمی‌تواند» را به من نسبت داده‌اید. نمی‌دانم وقتی من بوضوح نظرم را می‌گویم و کفایت شواهد را به تفصیل توضیح می‌دهم چرا شما دوباره این سخنان را تکرار می‌کنید؟! با توجه به اینکه دائما این حدس تقویت می‌شود که گویی نمی‌خواهید بگذارید بحث به صورت منطقی پیش رود، جمله‌ای که با آن کوشیده‌اید بحث بنده را مغشوش جلوه دهید می‌آورم و مقدمه چهارمی که وعده‌اش را داده بودم در اینجا توضیح می‌دهم.

در یادداشت اخیرتان، به عباراتی که زیرش خط کشیده‌ام، دقت کنید:

خوب حالا چگونه می‌خواهید به روش تجربی به دنبال شواهد بگردید تا این که به تدریج به مرحله کفایت شواهد از دیدگاه خودتان برسید؟ در ابتدای نوشتارهای گفته‌اید تعدادی از ساحران توانا را جمع می‌کنید و به معارضه با موسی می‌برید. من پرسیدم فرض کنیم این ساحران شکست خوردند، آیا همین کافی است تا نظریه شما مبنی بر این که کار موسی «معجزه» است و «بالفعل هیچ انسان دیگری نمی‌تواند مثل آن را بکند»؟ اثبات شود (حتی در حد گزاره‌های تجربی مورد قبول دانشمندان علوم تجربی و البته با در نظر گرفتن اهمیت سرنوشت‌ساز آن)؟ به تعبیر دیگر آیا در صورت شکست همان چند ساحر محل زندگی‌تان به «کفایت شواهد» مبنی بر درست بودن نظریه به اصطلاح تجربی خودتان می‌رسید؟ اگر بگویید آری، من دیگر بحث در این قسمت را پایان یافته تلقی می‌کنم و قضاوت را برعهده خواننده می‌گذارم. اما اگر بگویید، خیر، با توجه به محتوای سنگین نظریه و اهمیت فوق‌العاده و غیرقابل بیان آن، این مقدار کفایت نمی‌کند، و من نیاز به تحقیق بیشتر و جمع‌آوری شواهد بیشتر دارم، در این صورت پاسخی را که در ابتدای نوشتار داده‌اید نقض کرده‌اید و ثابا در نهایت پرسش مرا بی‌پاسخ گذاشته‌اید.

همه سخن در اینجا این است که شما گمان می‌کنید با تجربی قلمداد کردن موضوع تشخیص (تصدیق) معجزه خیالتان راحت می‌شود و می‌توانید با دیدن شکست چهار ساحر به اصطلاح ماهر و توانا (در شهر و دیار خودتان) بگویید من در حد عرف عقلائی تلاش خودم را کردم و روش دانشمندان علوم تجربی را به کار بردم و به کفایت شواهد رسیدم! با عرض پوزش از شما می‌خواهم اصطلاحاتی مانند «عرف عقلا» و «روش دانشمندان» و «کفایت شواهد» را لوث نکنید.

آیا واقعا چنین دوگانه‌ای در کار است؟ یعنی یا باید بگوییم دیدن شکست چهار نفر در شهر و دیار خود حتما کافی است؛ یا اینکه صد درصد انسانها باید شکست بخورند تا کافی باشد؟ عمده توضیحات من در یادداشت قبلی این بود که اساسا دانشمندان تجربی سخن از کفایت شواهد به میان می‌آورند به خاطر اینکه راه را منحصر در این دو طرف نمی‌دانند؛ و اکنون خوانندگان می‌توانند قضاوت کنند که آیا توضیح «عرف عقلا» و «روش دانشمندان» و «کفایت شواهد» بحث را لوث می‌کند یا این گونه دوگانه‌سازیه‌ها؟! اما توضیح مقدمه چهارمی که وعده داده بودم، احتمالا پاسخ مرا واضحتر می‌کند. در یادداشت قبل نوشتم:

ممکن است کفایت شواهد برای قبول یک مدعا در افراد مختلف، متفاوت باشد (که این را در مقدمه چهارم توضیح خواهم داد؛ البته اگر شما بگذارید این بحث پیش برود) اما اساساً علم تجربی آنجاست که دانشمندان تجربی، دیگر بررسی شواهد را متوقف می‌کنند و می‌گویند اینجا شواهد برای قبول مدعا کفایت می‌کند.

و در اولین یادداشت‌م نوشتم:

مقدمه ۴: سه سطح استدلال در مقام فهمیدن معجزه بودن یا نبودن یک امر: فهم شخصی؛ فهم جمعی تاریخی؛ فهم نفس‌الامری؛ و تفاوت اینها در استدلال‌های برای اثبات معجزه بودن هر چیز (از جمله قرآن).

اما توضیح این مقدمه:

در عالم انسانی -منظورم عالمی است که ما با فهم و مفاهمه سر و کار داریم - برای هر امری که واقع شود، یک مقام ثبوت داریم که عبارت است از خود واقعه‌ای که رخ داده است. اما برای اینکه در عالم مفاهمه انسانی به این واقع برسیم وارد مقام اثبات می‌شویم؛ که در اینجا تحلیلها و تفسیرهای افراد از واقعیت رخ داده، مطرح می‌شود. و البته در وقایع انسانی، در مقام اثبات، دو چیز داریم: یکی تحلیل و تبیینی که هر شخصی (اعم از انجام‌دهنده و آورنده آن امر، یا افراد دیگر) برای آن ارائه می‌کند؛ دوم تحلیل و تبیینی که اعتبار عمومی پیدا می‌کند.

این سه را با یک مثال توضیح می‌دهم؛ مثلاً زید فرید را کتک می‌زند. در اینجا سه چیز داریم:

اول، خود این زدن است که در عالم خارج رخ داده است و یک واقعیت نفس‌الامری دارد. خود زید و خود فرید و هر کسی که در آنجا حاضر، و شاهد واقعه بوده باشد به متن واقعیت و نفس‌الامر در این امر پی می‌برد. و تمام تحقیقها و بررسی‌ها برای رسیدن به این «فهم نفس‌الامری» است.

دوم، توضیحات و تحلیل‌های زید و دیگران است؛ که در گام اول اینها را «فهم شخصی» می‌گوییم. مثلاً زید می‌گوید: «من او را با مشت زدم». اما مثلاً من می‌گویم: «من آنجا بودم و دیدم که زید فرید را با لگد زد».

این تفسیر و تحلیل‌هایی که دیگران می‌کنند، دو حالت دارد: گاهی وقت‌ها در حد فهم و تحلیل شخصی باقی می‌ماند؛ مثلاً من که اینجا ایستادم، با چشم خود دیدم و می‌دانم او با لگد زد ولی فیلمی نگرفتم که برای دیگران اثبات کنم؛ که این فهم شخصی برای خود شخصی که فهمیده اعتبار دارد؛ اما برای دیگران لزوماً نمی‌تواند چیزی را اثبات کند؛ اما:

سوم، گاهی این تحلیل و تبیینی که ارائه شده، به نحوی است که اعتبار عمومی پیدا می‌کند. مثلاً دوربینی بالای فروشگاه بوده که فیلم واقعه را گرفته، و این فیلم را می‌آورند و نشان می‌دهند و آنگاه همگان می‌پذیرند که در اینجا مشت زده شده است، نه لگد؛ و بعداً هم هرکس شک کند می‌تواند این فیلم را نگاه می‌کند تا شکش رفع شود؛ که این را «فهم جمعی تاریخی» می‌گوییم.

نکته بسیار مهم این است که اساساً هدف همه رسیدن به فهم نفس الامر است؛ اما این «فهم نفس الامر» همواره با شواهد اثبات می‌شود و کفایت شواهد در «فهم شخصی» و «فهم جمعی تاریخی» متفاوت است؛ زیرا در عالم، پژوهشهای تجربی بسیاری رخ می‌دهد که کسی شهادی دارد که کاملاً وی را متقاعد می‌کند؛ اما به هر دلیلی آن شاهد بدان صورت برای دیگران قابل ارائه نیست (شبهه همان دیدنی که همراه با فیلم گرفتن نبوده است).

بگذارید یک مثال واقعی بزنم. ویلیام هاروی با انجام یک محاسبه ساده ریاضی نظریه گردش خون را بیان کرد و به مدت ۹ سال به انجام آزمایش‌های مختلف و تحقیقات دقیق پرداخت و نهایتاً مطمئن شد گردش خون وجود دارد. اما شواهدی که ارائه کرد جامعه علمی را متقاعد نکرد و او در ۱۶۵۷ از دنیا رفت. اما در سال ۱۶۶۱، مارسلو توانست شواهدی ارائه کند که موجب شد کم‌کم جامعه علمی وجود گردش خون در بدن انسان را قبول کند و امروزه قبول گردش خون در بدن در حوزه علوم پزشکی قبول واقعیتی است که اگر کسی آن را انکار کند صرفاً بر جهالت و بی‌اطلاعی خود اذعان نموده است.

در اینجا گردش خون یک واقعیت نفس‌الامری داشت، که اول بار هاروی به «فهم نفس‌الامری» آن رسید. اما این فهم او علی‌رغم آزمایش‌های متعددی که انجام داد (و برای بقیه هم قابل انجام دادن بود)، همچنان در حد یک «فهم شخصی» ماند؛ و این فهم شخصی که به لحاظ نفس‌الامری درست بود نتوانست در زمان خود او اعتبار عمومی پیدا کند. اما اینکه اعتبار عمومی پیدا نکرد بدین معنا نیست که او برای خودش دلیل کافی نداشت. روزی هم که مارسلو خودش مطمئن شد باز هنوز یک فهم شخصی بود، اما این بار این فهم شخصی با شواهدی همراه شد که ارائه آنها به جامعه علمی بسیار ساده‌تر بود و جامعه علمی هم آن را پذیرفت و فهم جمعی تاریخی پدید آمد.

من این مقدمه را برای این گذاشته بودم که توضیح دهم که ممکن است در هر ادعایی، شواهدی برای یک نفر یافت شود که برای او قانع‌کننده باشد اما به هر دلیلی نتواند دیگران را قانع کند؛ و بعداً همین شواهد، طور دیگری سامان داده شود و یا شواهد دیگری پیدا شود که جامعه علمی را قانع کند. در اینجا این شخص در قبول مدعای مورد نظر نباید خودش را متهم کند که چون دیگران قانع نشدند پس حتماً من اشتباه می‌کنم. در عین حال نباید انتظار داشته باشد که حتماً دیگران قانع شوند. اما به مناسبت بحثی که آقای نیکویی مطرح کردند ناچار شدم این مقدمه را (که اگر بعد از مقدمه دوم مطرح می‌شد زوایای متعددی از بحث اعجاز در خصوص قرآن را باز می‌کرد) در اینجا بیان کنم تا نشان دهم تحلیل آقای نیکویی (که می‌گوید یا بگو سه چهار تا شکست در شهر خودت کافی است؛ یا باید منتظر بمانی تا در همه جای جهان همگان شکست بخورند و هنوز که همگان را تجربه نکرده‌ای نمی‌توانی ادعای معتبری داشته باشی) چقدر با تحلیلهای رایج در فضای علمی فاصله دارد.

امیدوارم با این توضیحات بنده، مقصود از کفایت شواهد معلوم شده باشد و همگان متوجه شده باشند که اشاره به «روش دانشمندان» و «کفایت شواهد» بحث را لوٹ نمی‌کند؛ بلکه در جای خود قرار می‌دهد.

خلاصه پاسخ شما با این مقدمه چهارم این شد که:

ما در هر مدعایی دنبال «فهم نفس الامری» هستیم و با کفایت شواهد بدان فهم می‌رسیم. البته این کفایت شواهد، یک وضعیت «فهم شخصی» دارد و یک وضعیت «فهم جمعی تاریخی»؛ ممکن است هرکس برای خودش کفایت شواهد حاصل شود؛ اما وقتی در مقام بحث جمعی هستیم واضح است که مقصود من از کفایت شواهد، کفایتی است که جامعه متخصصان را متقاعد کند؛ و باز تکرار می‌کنم که اولاً این گونه نیست که جامعه متخصصان هیچگاه در هیچ مساله‌ای متقاعد نشوند و ثانیاً این گونه نیست که برای کفایت شواهد تعداد خاص و یا مکان و زمان خاص مد نظر قرار دهند.

یکبار دیگر آخرین مطلبی را که در یادداشت آخرم نوشتم دوباره تکرار می‌کنم و از شما می‌خواهم خیلی صریح و شفاف بگویید: آیا اثبات یک مطلب از طریق شواهد و قرائن متعارف (کفایت شواهد مورد قبول جامعه متخصصان، و فهم جمعی تاریخی) را قبول دارید یا اصرار دارید که تا استقرای تام رخ ندهد و مطلبی به صورت صددرصد ریاضی وار اثبات نشود قابل قبول نخواهد کرد؟ اگر باز با بیانات مختلف می‌خواهید غیرمستقیم تکرار کنید که فقط و فقط استقرای تام را قبول دارید، عرض بنده این است که این سخنی است که هیچ دانشمندی در روش تجربی دنبالش نیست و ما هم در خصوص معجزه به عنوان یک امر تجربی دنبالش نخواهیم رفت و همینجا پرونده بحث ما بسته می‌شود.

اما اگر می‌پذیرید که در صورتی که شواهد و قرائن کافی، که عموم عقلا با این شواهد متقاعد می‌شوند، ارائه شود برای اثبات مدعای معجزه بودن قرآن قابل قبول است، آنگاه می‌توانم سراغ مقدمه دوم بروم و توضیح دهم که مقصود از «حقیقت قرآن» که محل ادعا به عنوان معجزه قرار گرفته است چیست و قرآن چگونه چیزی است که انتظار دارند ما مثل آن را بیاوریم؛ که اگر در این هم توافق شد آنگاه شواهد و قرائن مورد نظر خود را برای اثبات مدعایم ارائه کنم.

ضمناً جالب است که متن خود را با این جمله به اتمام رسانده‌اید: «پاره‌ای از مسائل هم به مراحل بعدی بحث ما مربوط می‌شوند و قرارمان این بود که فعلاً درباره نحوه تشخیص معجزه بحث کنیم». خیلی ممنون می‌شوم آن مسائلی را که من گفته‌ام و مربوط به مراحل بعدی بحث می‌شود نام ببرید. من فقط مقدمه سوم توضیح دادم و دو مطلب درخواستی شما را. البته با مثالهای جدیدی (ادعای معجزه بودن بدن) مقصودم را هرچه توانستم واضحتر کردم و در توضیح مثالهای خود شما ذیل آن دو مطلب (مانند مثال دزد)، نشان دادم که با همان مثالها نظر بنده اثبات می‌شود نه نظر شما؛ و ظاهراً اینها همان مواردی بود که شما بدون پاسخ گذاشتید. آیا واقعا اینها مربوط به مراحل بعدی است یا چون پاسختان به طور واضح داده شده بود چنین می‌گویید؟

والسلام علی من اتبع الهدی

حسین سوزنچی